



واساختِ تاریخ

نوشته

آلن مانا

ترجمه

مجید مرادی سده

تهران، ۱۳۹۴



واساخت تاریخ

تألیف: آلن مانزلو

ترجمه: مجید مرادی سده

ناشر: پژوهشکده تاریخ اسلام

مدیر نشر: خلیل قویدل

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان، ۱۰۰۰

چاپ و صحافی: چاپ تقویم

ردیف انتشار: ۴۳

تومان ۲۴۰۰۰

کلیه حقوق ای پژوهشکده تاریخ اسلام محفوظ است

خیابان ولیعصر (عج)، خیابان شهید بهشتی، پانزدهم تیران، شهرود شرقی، شماره ۹

تلفن: ۰۲۱-۸۶۱۰۰۰۰۰، فاکس: ۸۸۶۷۶۸۶۰

web: www.pte.ac.ir

سرشناسه:	مانسلو، آلن، ۱۹۴۷ - م.
عنوان و نام پدیدآور:	Munslow, Alun واساخت تاریخ/نوشته آلن مانزلو ترجمه مجید مرادی سده.
مشخصات نشر:	تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری:	۴۰۷ ص.
فروست:	پژوهشکده تاریخ اسلام: ۴۳.
شابک:	9-78-600-7398-15-9: ۲۴۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان اصلی: Deconstructing history, 2th ed, 2006.
موضوع:	تاریخ — روش شناسی
موضوع:	تاریخ نویسی
موضوع:	تاریخ — فلسفه
موضوع:	روایتگری
موضوع:	ادبیات و تاریخ
شناسه افزوده:	مرادی سده، مجید، ۱۳۶۱ - مترجم
رده بندی کنگره:	۱۳۹۴ و ۲/م D۱۶
رده بندی دیویی:	۹۰۷/۲
شماره کتابشناسی ملی:	۳۹۷۹۷۴۲

سخن اول

تاریخ هرامت و جامع‌های اینگر فرهنگ و تمدن آن است. به همین دلیل، علم تاریخ در میان علوم، جایگاهی ویژه یافته است. جامعه اسلامی به عنوان یک امت جهانی، دارای چهارده قرن سابقه تاریخی با ابعاد و عناصری روشن و بزرگ این ابعاد است. اهمیت این پیشینه تاریخی و ابعاد گوناگون آن، مانند فرهنگ، تمدن، علم، اسلام، فلسفه و هنر و نقش بی‌بدیل آن در تمدن جهان معاصر، تلاش گسترده دانشگاه‌ها و دانشمندان غربی را نیز در راه تحقیق و مطالعه این تاریخ عظیم برانگیخته است؛ تا بدان پایه که معتبرترین منابع، اطلاعات پژوهشی در حوزه‌های گوناگون تاریخ اسلام را در مراکز علمی غرب می‌توان سراغ گرفت.

به رغم توجه ویژه پژوهشگاه‌های دنیای غرب به اسلام، به علل ذاتی آنها از شناخت اسلام ناب و حقیقی - به دلیل عدم دسترسی مستقیم و به دور از تحریف به منابع اصیل و لاجرم اطلاع محدود پژوهشگران از زمینه‌ها و پس‌زمینه‌های یک تحقیق علمی جامع، آثار حرکتی اساسی و همه جانبه از سوی دانشمندان اسلامی به منظور تصحیح و تکمیل تلاش‌های گذشته ضروری است. اگر این حرکت، گسترده، غنی و متکی بر پیشرفته‌ترین روش‌های پژوهشی آغاز شود، بی‌شک تغییرات بنیادی در مسیر این گونه مطالعات در پژوهشگاه‌های مهم دنیا در زمینه تاریخ اسلام و مسائل مختلف آن دور از دسترس نخواهد بود.

هدف اساسی از تأسیس پژوهشکده تاریخ اسلام - که هم اکنون در آغاز راه است - گام زدن در راه تحقق این آرمان می‌باشد. این پژوهشکده با همت و پیگیری استادان ارزشمند تاریخ اسلام و

رشته‌های پیوسته به آن، آغاز به کار کرده و برای نیل به اهداف مقدس خود، آمادۀ همکاری با همهٔ کسانی است که به این اهداف ایمان دارند. از این رو، پاسخگویی به هزاران پرسش را که در خلال مطالعهٔ ۱۴ قرن تاریخ اسلام مورد توجه خواننده و به خصوص پژوهشگران قرار می‌گیرد، وجههٔ همت خود قرار داده است. تحقق این مهم با روش‌های گوناگون دنبال می‌شود، که نشر آثار پژوهشی استادان و کارشناسان - به صورت تألیف و یا ترجمه - مانند اثر حاضر، از جمله آنهاست. البته برنامه‌هایی همچون تشکیل کارگاه‌های تخصصی، نشست‌های علمی تخصصی و حمایت از پروژه‌های پژوهشی مورد نیاز، نیز برای تحقق هدف یاد شده در حال پیگیری و اجراست که ضرورت دارد کیفیت و کمیت آنها افزایش یابد.

این مرکز هم‌اکنون با شش گروه علمی و زیر نظر شورای علمی فعالیت می‌کند، که ان شاء الله به زودی تعداد آنها به دو برابر افزایش خواهد یافت. از جمله اقدامات کم‌سابقهٔ پژوهشکده، تأسیس دانشنامهٔ جغرافیایی تاریخ جهان اسلام است که بزودی اولین مجلد آن عرضه خواهد شد. این دانشنامه با ریاست یکی از استادان در هفت گروه علمی مشغول فعالیت است و هزاران مدخل را - تاکنون - همراه با منابع اصلی آن در دسترس اینترنتی عرضه کرده است تا دسترسی محققان به منابع را آسان کند.

پژوهشکدهٔ تاریخ اسلام به وسیلهٔ پایگاه اینترنتی - که با همهٔ پژوهشگران و علاقه‌مندان به مطالعه در سراسر جهان پیوند برقرار می‌کند. این پایگاه، علاوه بر انعکاس همهٔ فعالیت‌های این مرکز علمی، بازتاب‌دهندهٔ فعالیت‌های علمی انجام شده توسط مراکز احساس دیگر در این رشته است. با فعال شدن پایگاه مزبور، دسترسی پژوهندگان به مرکزی جامع و همه‌جانبه، که انعکاس‌دهندهٔ همهٔ آثار موجود در زمینهٔ تاریخ اسلام باشد، میسر خواهد شد.

علاوه بر آن، هم‌اکنون کتابخانهٔ تخصصی (حقیقی و مجازی) فعال است و در ترویج فعال‌تر خواهد شد. از خداوند بزرگ، برای این تلاش و همهٔ تلاشگران در راه حق و حقیقت، آرزوی موفقیت می‌کنم.

سیده‌های خامنه‌ای

رئیس پژوهشکدهٔ تاریخ اسلام

فهرست مطالب

۱۱	یادداشت مترجم
۱۲	ملاحظات پیرامون ترجمه چند اصطلاح
۱۷	درباره کتاب
۳۱	۱. مقدمه
۳۱	رهیافتی به تاریخ
۳۶	برخی پرسش‌های اساسی دربارهٔ سرشت تاریخ
۳۶	معرفت‌شناسی
۴۰	مدارک
۴۲	نظریه‌هایی تاریخی: بر ساخت گذشته
۴۷	تاریخ به‌مثابه روایت
۵۴	روایت‌های پست‌مدرن و تاریخ
۵۷	نتیجه
۵۹	۲. گذشته در اکنون متغیر
۵۹	مقدمه

۶۰	سه رهیافت به شناخت تاریخی
۶۳	بازساخت گرای
۶۷	برساخت گرای
۷۱	واساخت گرای: روایت و تاریخ
۷۴	ساختار گرای
۷۸	پسا- ساختار گرای
۸۰	تاریخ گرای نه
۸۳	تاریخ واساخت گرایانه: فوکو و وایت
۸۶	نتیجه
۸۹	۳. تاریخ به مثابه بازساخت/برساخت
۸۹	مقدمه
۹۲	معرفت شناسی
۹۸	مدارک
۱۰۲	نظریه های تاریخی: برساخت گذشته
۱۱۲	تاریخ به مثابه روایت
۱۱۸	نتیجه
۱۲۱	۴. تاریخ به مثابه واساخت
۱۲۱	مقدمه
۱۲۲	معرفت شناسی
۱۲۸	مدارک
۱۳۱	نظریه های تاریخی: برساخت گذشته
۱۳۵	تاریخ به مثابه روایت
۱۴۸	نتیجه

۱۵۱	۵. مشکل تاریخ و اساخت گرایانه چیست؟
۱۵۱	مقدمه
۱۵۲	معرفت‌شناسی
۱۶۰	مدارک
۱۶۶	نظریه‌هایی تاریخی: بر ساخت گذشته
۱۷۵	تاریخ به‌مثابه روایت
۱۸۳	نتیجه
۱۸۵	۶. مشکل تاریخ باز ساخت گرایانه چیست؟
۱۸۵	مقدمه
۱۸۶	معرفت‌شناسی
۱۹۳	مدارک
۲۰۱	نظریه‌هایی تاریخی: بر ساخت گذشته
۲۰۶	تاریخ به‌مثابه روایت
۲۱۴	نتیجه
۲۱۷	۷. میشل فوکو و تاریخ
۲۱۷	مقدمه
۲۱۸	معرفت‌شناسی
۲۲۶	مدارک
۲۳۱	نظریه‌هایی تاریخی: بر ساخت گذشته
۲۳۸	تاریخ به‌مثابه روایت
۲۴۴	نتیجه

۲۴۷	۸. هیدن وایت و تاریخ واساخت گرایانه
۲۴۷	مقدمه
۲۵۰	معرفت‌شناسی
۲۵۶	مدارک
۲۶۴	نظریه‌هایی تاریخی: برساخت گذشته
۲۶۹	تاریخ به‌مثابه روایت
۲۸۲	نتیجه
۲۸۵	۹. نتیجه
۲۸۵	مقدمه
۲۸۶	معرفت‌شناسی
۲۹۱	مدارک
۲۹۷	نظریه‌هایی تاریخی: برساخت گذشته
۳۰۱	روایت
۳۰۶	نتیجه
۳۰۷	۱۰. واژه‌نامه توصیفی
۳۲۷	راهنمایی برای مطالعه بیشتر
۳۴۱	یادداشت‌ها
۳۷۵	واژه‌نامه انگلیسی-فارسی
۳۸۳	واژه‌نامه فارسی-انگلیسی
۳۹۱	نمایه

یادداشت مترجم

درباره ترجمه

کتاب *واساخت تاریخ نخست بار* در سال ۱۹۹۷ و سپس ویراست دوم^۱ آن در سال ۲۰۰۶ منتشر شد. ترجمه فارسی بر پایهٔ ویرایش دوم انجام شده است. به دلیل خلاف آمد بودن برخی معادلها، نخست کوشیدم تا این دسته از انتخاب‌هایم را، تا آنجا که شدنی است، ذیل بخشی با عنوان «ملاحظات پیرامون چند اصطلاح» موّجه کنم. نیز به پیروی از رسم رایج، نوشتاری مقدماتی با عنوان «درباره کتاب» به ترجمه افزودم. همچنین اصطلاحات اصلی و عبارت‌ها یا واژه‌های تعیین‌کنندهٔ متن اصلی را، چه بسا تعداد گویانه، در پانویست آورده‌ام. قصد من آن بود خواننده را، تا آنجا که ممکن است، در ترجمه تریک کنم و نیز عرصه‌ای فراخ‌تر برای داوری فراهم آورم تا عیان شدن خطاهای ممکن ترجمه دستر ممکن شود.

دیگر اهتمام من، روبه‌رو شدن با *لحن فنی* و همزمان *بلاغت ویرایشی* کتاب بود. این دو ویژگی، موجب غموضی، هرچند غلبه‌پذیر، در خود متن اصلی شده‌اند. تصمیم نهایی من این شد تا به جای تمسک به ترفندهای ویراستارانهٔ مرسوم در جهت به اصطلاح ساده‌تر کردن ترجمه، خود را مقید به دو خصلت پیش گفته کنم. به یقین، از یک سوی، بزرگ‌ترین ناکامی یک کتاب خوانده نشدن آن است و از دیگر سوی، هیچ کتابی را نمی‌توان یک‌بار برای همیشه خواند؛ بنابراین، در هیچ کجای ترجمه، تا آنجا که دانستگی‌ام مجال داده است، بر

1 Alun munslow, *Deconstructing History*, second edition, Routledge, 2006.

دشواری و غموض کتاب نیفزوده‌ام و کسانی را که برای خوانندگان دست اولش نیز سخت‌خوان بوده است، برای خواننده فارسی سخت‌خوان‌تر نکرده‌ام؛ از دیگر سوی، به بهانه خوش‌خوان‌تر کردن ترجمه و به بهای از دست رفتن ترجمه، نکوشیده‌ام که بی‌جهت چیزی را ساده کنم و کوشیده‌ام که به متن اصلی پای‌بند باشم. امیدوارم که ترجمه فارسی، به‌مانند خود کتاب، بتواند برای خواننده لحظه‌هایی مغتنم حاصل آورد و او را سودمند افتد.

اکنون برخی قراردادهای میان من و خواننده این ترجمه

۱. پانده است در سراسر متن ترجمه افزوده من است. توضیحات نویسنده، مطابق با متن اصلی، در انتهای کتاب آمده‌اند. شماره این توضیحات در خود متن درون پرانتز جای داده شده‌اند:
 ۲. افزوده‌های من در متن اصلی با این علامت: []، آنچه را که نویسنده از دیگر متنها نقل کرده است با این علامت: " " و آنچه در خود عبارات منقول، از نویسنده‌ای دیگر نقل شده است، با این علامت: « » مشخص شده‌اند؛
 ۳. افزوده‌های نویسنده به عبارات منقول با این علامت مشخص شده‌اند: <
- در آخر محمدجواد عبدالهی را سپاس می‌گزارم که از ابتدای این ترجمه، دوستی و دانشش همراهم بود. دوستم، آرش جمشیدپور را بسیار سپاس می‌گویم. این دو، موشکافانه متن اصلی و برگردان آن را چندباره خواندند و مرا از خطاهای بزرگ باز داشتند. حسن تیموری نیز متن ترجمه را مدقّقانه خواند و با پیشنهادها من موجب بازنگری‌هایی در ترجمه شد. از دکتر داریوش رحمانیان سیاست‌گذاری می‌کنم؛ و به برخلاف سنت نوپا و متناقض آکادمی در این دیار، بی‌دریغ و جست‌وجوگرانه، آغاز و انجام این ترجمه را باعث شد. در آخر، از پژوهشکده تاریخ اسلام و دست‌اندرکاران آن، به‌ویژه از دکتر حسینعلی نودری که نظارت بر ترجمه را به عهده گرفتند، سیاست‌گذاری می‌کنم.

ملاحظات پیرامون ترجمه چند اصطلاح

واساخت. معادل‌گذاری‌ها در فارسی برای deconstruction، براساس سستی و قوت آن‌ها، به گمان من چنین است: بُن‌فکنی، شالوده‌شکنی، ساختارشکنی، واسازی و ساخت‌گشایی. من

دلایل معناشناسانه انتخاب خود و همزمان تمایز آن را با دیگر معادل‌ها عرضه خواهم کرد.^۱ deconstruction آشکارا از دو جزء ساخته می‌شود: یکی پیشوند de و دیگر construction یا construct. بی‌آن‌که دچار زیاده‌گویی پیرامون تطوّر ریشه‌شناسانه آن شد، می‌توان گفت که این پیشوند که از لاتین به فرانسه و انگلیسی منتقل شده است، در ترکیب deconstruction واجد معنایی سلبی است؛^۲ به دیگر زبان، این پیشوند بر سر فعل‌هایی با معنایی ایجابی قرار می‌گیرد و ایجاب را از آن‌ها سلب می‌کند؛ درواقع، به‌واسطه این پیشوند، فرآیند ایجابی در فعل معکوس می‌شود و به همان نقطه آغاز فرآیند بازگردان می‌شود.^۳ با در نظر داشتن این نکته و بنابر تطبیق آن بر deconstruction، می‌توان گفت که دلالت این اصطلاح آن است که پیوستگی یا چفت‌وبست یک ساختار (به‌مثابه معنای ایجابی) معکوس (سلب) می‌شود بدان‌سان که ساختار از هم گشوده می‌شود؛ از این‌روی، نم‌نشان از این اصطلاح، بُن‌فکنی، شالوده‌شکنی یا ساختارشکنی را به‌عنوان معادل آورد. این سه معادل، معنای سلبی این پیشوند را که نوعی فرآیند معکوس‌ساز است، نشان‌گری نمی‌کنند.

اما دو معادل باقی‌مانده، بزرگ‌ترین نقیصه و ابهامی است که این معادل یکسر و تنها بر پیشوند de دلالت دارد و construct (ساختار) را ترجمه‌ناشده رها می‌کند؛ پیشوند «وا» در زبان فارسی معنایی منفعل و مفعولی (گشوده‌شده) دارد؛ حال آنکه پیشوند de معنایی فاعلی (گشاینده) دارد و «سازی» در ترکیب «واسازی»، در ریع جبرانی است برای فقدان معنای فاعلی در این پیشوند. همواره، براساس این معادل، می‌توان پرسید که واسازی چه؟ متعلق de (در معنای سلب معکوس‌کننده) که همان construct (ساختار) است، در این

۱ نویسنده این کتاب، دلیل انتخاب «واساخت» در عنوان این کتاب را چنین پیش می‌گذارد: «از کتاب از این جهت واساخت تاریخ‌نامیده شده است که در کانون آن، این باور من جای گرفته است که تاریخ باید، درمبنای‌ترین سطح‌اش، از تو ارزیابی شود». در فقراتی بعد نویسنده می‌کوشد تا مقصود خاص خویش را از این اصطلاح در میان آورد، اما خواهیم دید که درک دریدایی از واساخت در سراسر کتاب منتشر است؛ از این‌روی، ضروری آن بود که در اینجا واساخت را نخست براساس درک دریدا عرضه کنم.

۲ بنگرید به Oxford English Dictionary (OED), second edition, 1989, مدخل de-prefix.

۳ نمونه‌هایی از این نوع دلالت de-decompose, de-compose به معنای کنار هم قرار دادن اجزای تشکیل‌دهنده یک کل و de-compose به معنای جدا کردن اجزای تشکیل‌دهنده یک کل؛ activate, de-activate به معنای به فعالیت درآوردن و de-activate به معنای از فعالیت درآوردن و duct, de-duct به معنای مجرا زدن به درون چیزی و de-duct به معنای بیرون آمدن از چیزی.

معادل گم می‌شود. از دیگر سوی، «ساخت‌گشایی»، در معرض هیچ‌یک از دو نقیصه پیش گفته نیست جز آنکه ترتیب دستوری deconstruction را انتقال نمی‌دهد؛ یعنی پیشوند de را به پسوند «گشا» بر می‌گرداند. این خود، علاوه بر آنکه ترجمه مشتقات این اصطلاح را در دسرساز می‌کند، ناتوان از انعکاس بازی‌هایی است که در زبان مبدأ، با ترتیب این اصطلاح می‌شود. به گمان من، ترجمه deconstruction به «واساخت»، همزمان، مزیت‌های دو معادل مقبول قبلی را دارد و از نقیصه‌های آن‌ها اجتناب می‌کند. نخست آن که ترتیب اصلی این اصطلاح را دست‌ناخورده باقی می‌گذارد و دیگر اینکه متعلق ایجابی آن را انتقال می‌دهد: «ساخت» در ترکیب «واساخت» می‌تواند دلالت‌گر بر دو وجه باشد؛ نخست آنکه به معنای مفروضی پیشوند «وا» معنایی فاعلی می‌دهد و دوم آنکه بر متعلق و مفعول «وا» یعنی ساختار، ساخت نیز دلالت می‌کند. این تغییر چه‌بسا به چشم ناچیز آید، اما به گمان من، می‌تواند در یکی پیچیده‌تر از deconstruction را موجب شود.

همامتن. مرسوم آن است که context، به زمینه، بستر، بافتار/بافت بر گردانده شود. این معادل‌ها بر اساس درکی خاص از context این‌گونه پیش‌گذارده شده‌اند: تعیین شرایط و زمینه‌های یک رخداد یا یک متن؛ شرایط و زمینه‌هایی که آن رخداد را ایجاد کرده‌اند یا آن متن را معنادار می‌کنند. نکته‌ای پُراهمیت در این معادل‌ها این است که یکسر از انعکاس زبانی context غفلت می‌کنند و آن را به شکل ترجمه می‌کنند که گویی در وهله نخست اصطلاحی غیرزبانی است. این‌گونه معادل‌گذاری، به‌ویژه در این کتاب که «چرخش زبانی» را مفروض می‌گیرد، دشواری‌هایی بسیار را در ترجمه پدید می‌آورد.^۱ در

۱. دریدا، هموکه سکه این اصطلاح را، البته با وام‌داری به هیدگور، به نام خویش زبانی، با عنوان ساختار، نشانه و بازی در گفتمان علوم انسانی، در کتاب نوشتار و تفاوت می‌کوشد تا construction را به سوی صوری و محض ایضاح کند. در این نوشتار دریدا بر آن می‌شود تا خود «ساختاربودگی ساختار» (structurality or structure) را واساخت کند. در جهت این هدف، او «حدود و تعریف ساختار یا ساختاربودگی ساختار» (۳۵۱) را به میان می‌آورد. در اینجاست که، به گمان من، دریدا مفهومی‌ترین و صوری‌ترین برداشت از عملکرد واساخت را، براساس نوعی سلب معکوس‌کننده در آن، پیش می‌گذارد. درواقع، مقصود از سلب معکوس‌کننده این است که از تأکید بر «حدود و تعریف» ساختار و درنهایت، از تأکید بر این‌همانی ساختار، ناین‌همانی آن استخراج شود؛ بنابراین، نتیجه این فرآیند شبه‌دیالکتیکی واساخت ساختار، آن است که قوام ساختار بسته به نوعی «سازگاری در ناسازگاری» (۳۵۲) است. واساخت، نه ازهم‌پاشیدن و شکنندگی ساختار، بلکه نشان‌دادن نوعی «بازی در ساختار» (۳۵۲) است.

Derrida, J. *Writing and Difference*, translate by Alan bass, Athlone, 1978

۲. چند نمونه از همین کتاب پیش‌رو: «زیرا همه همامتن‌ها (context)، ناگزیر متنی‌شده و روایی‌شده‌اند یا متن‌هایی در متن‌هایی دیگراند»، «همامتن (context): متنی که به نحوی پنهانمتنی با دیگر متن‌ها وجود دارد»، «تقلیل همامتن (context) به متن» و بسیاری نمونه‌های دیگر. آشکار است که نمی‌توان در این فقرات «زمینه» یا «بافتار» را به‌عنوان معادل context آورد.

این کتاب، واساخت گرایان، برخلاف تجربه گرایان (بازساخت گرایان)، بر این اعتقادند که خود context نیز نوعی متن است نه امری بیرون از متن و بیرون از منطق حاکم بر متن. اینکه چگونه هر دو این دسته می‌توانند context را هم زبانی و هم غیرزبانی به کار برند، به واسطه اقتضای خود این اصطلاح در زبان انگلیسی است که در زبان فارسی، براساس ترجمه آن به «زمینه» گم می‌شود. اکنون نگاهی گذرا می‌اندازیم بر تطور معناشناسانه آن در زبان انگلیسی تا از میان آن، این اقتضاء دوسویه context آشکار شود و ضرورت اینکه ترجمه آن نیز می‌باید این اقتضاء را انعکاس دهد:

۱. دینم، افته‌شدن واژه‌ها و جمله‌ها؛
 ۲. ساختار پیوسته نوشتار یا تصنیف؛
 ۳. پیوستگی یا انسجام میان اجزاء یک گفتار؛
 ۴. اجزایی که به وسیله پس از یک قهره یا متن می‌آیند و معنای آن را تعیین می‌کنند؛
 ۵. (در معنای تمثیلی/مجازی) بستر یا زمینه هر گونه رخداد.
- از این پنج معنای گفته‌شده، برای context سه معنای نخست منسوخ‌اند و دیگر به کار نمی‌روند و اکنون تنها معنای چهارم و پنجم کاربرد دارند. با این همه، تفاوت تعیین‌کننده دیگری نیز میان سه معنای نخست و چهارم وجود دارد: در سه معنای نخست، سخن بر سر پیوستگی و انسجام در یک متن واحد است، بدون اینکه به متنی دیگر ارجاع داده شود؛ اما در معنای چهارم تأکید بر این است که قهره یا متنی دیگر به این قهره و این متن می‌پیوندد و معنای آن را تعیین می‌کند. براساس تمیز معنای چهارم که معنای «ملموس»^۱، ابتدایی و غیرتمثیلی con-text است، این اصطلاح را براساس دو جزء co (هم) و text (متن)، به هم - متن^۲ برمی‌گردانم؛ یعنی آنچه هم - آید و هم - راه متن است. اما سویه دیگر این اصطلاح همان است که به زمینه و بستر غیرزبانی یک رخداد یا سخن دلالت می‌کند (معنای پنجم). این دلالت، «تمثیلی»^۳ و «فرا رونده» است، دلالتی که اکنون در زبان

۱. بنگرید به Oxford English Dictionary, (OED), second edition, 1989. مدخل context.

2. concrete

۳. کاربرد اینچنینی میان‌وند «ا» را اکنون می‌توان در اصطلاحاتی رایج در زبان فارسی نظیر «پیشا- مدرن»، «پسا- مدرن» و به خصوص «بینامتن» یافت. دیگر اینکه در زبان انگلیسی اصطلاحی دیگر در کار است که دقیقاً معادل معنای چهارم context است: co-text. درواقع، co-text واجد هیچ‌گونه دلالت غیرزبانی نیست. این اصطلاح را می‌توان، به واسطه حذف میان‌وند «ا» از همامتن، به «هم - متن» برگرداند.

4. figurative

انگلیسی از دلالت زبانی و ملموس آن (معنای چهارم) رایج‌تر شده است.

پیشنهاد من این است که ما نیز، به اقتضای از سرنوشت context در خود زبان مبدأ، آن را نخست بنا بر معنای ملموس و غیرتمثیلی‌اش (همامت) ترجمه کنیم و سپس معنای تمثیلی (زمینه) را بر آن بار کنیم. به عبارت دیگر، آنجا که واساخت‌گرایان از همامت سخن می‌گویند، معنای ملموس آن را در نظر آوریم و آنجا که تجربه‌گرایان و بازساخت‌گرایان از آن سخن می‌گویند، معنای تمثیلی آن را. این گونه، اقتضای دوسویه این اصطلاح انعکاس داده خواهد شد و دشواری‌ها و کژتابی‌هایی عجیب در ترجمه کتاب‌هایی چنین نرپیش نخواهند آمد.

رخدادگویی، این کتاب employment را چنین تعریف می‌کند: «معنای هر گونه روایت تاریخی یا مشخّص، تاریخی، قصه‌پردازانه، به‌واسطه رخدادگویی (employment) فراهم می‌شود، یعنی به‌واسطه روایت رخدادها و نیز روایتی از روابط علی ... آن‌ها» (بنگرید به واژه‌نامه).^۱ درواقع، employment را چندین خصلت متمایز است: نخست اینکه رخدادها را در تعاقبی زمانی و در پی هم و از اینجا، رخدادها را در نوعی پیوستگی به نظم در می‌آورد؛ دوم اینکه، این نوع معاف ماندن صرفاً دلالت‌گر بر از پی هم آمدن رخدادها نیست، بلکه تقدّم و تأخّر تبیین‌گر رخدادها را نیز نشان‌گری می‌کند؛ سوم اینکه، این تعاقب زمانی رخدادها در employment در قالب روایت ریخته می‌شود؛ چهارم اینکه، employment به‌مثابه روایت کردن رخدادها، روایت «نه‌پردازانه و داستان‌گویانه» را به کار می‌گیرد و سرانجام، از پی خصلت چهارم، اینکه employment از زبانی شعری و مجاز - ساخت استفاده می‌کند.

بنابر نکته‌های پیش گفته، من معادل رخدادگویی را برای employment پیش می‌گذارم.^۲

۱ نمونه‌های دیگر از این کتاب: «رخدادگویی یا خطی داستانی»، «رخدادگویی یا خطی داستانی (ساختار روایی)»، «رخدادگویی مستلزم لحاظ کردن ... راهبردهای بلاغی، استعاره‌ای و ایدئولوژیکی در تبیین است ...» (از مقدمه). خود هیدن وایت نیز در ابتدای مقاله‌ای با عنوان رخدادگویی تاریخی و مسئله حقیقت (Historical Employment and the Problem of Truth)، آنجا که می‌خواهد رابطه «روایت» یا «قصه» را در تاریخ بررسی کند، از «داستان‌گویی تاریخی» (historical telling-story) و «رخدادگویی تاریخی» سخن می‌گوید.

۲ بنابر جست‌وجوهای من، در زبان فارسی برای این اصطلاح دو معادل آورده شده است: «طرح داستانی» که بیشتر ناظر به کاربرد این اصطلاح به نزد پل ریکور بوده است و «داستان‌های تاریخی» که تمرکزش بیشتر بر استفاده هیدن وایت از این اصطلاح بوده است. این دو کاربرد، در نهایت تفاوت چندانی با هم ندارند و بنابراین، ضروری است که معادلی واحد در برابر آن آورده شود. به گمان من، رخدادگویی می‌تواند هر دو این معنا را پوشش دهد.

«گوی» در رخداد-گوی^۱، به گمان من، می‌تواند تا حدود زیادی، خصلت‌های این اصطلاح را منتقل می‌کند. درواقع، آنگاه که ما رخدادها را می‌گوییم/تعریف می‌کنیم، آن‌ها را در روایتی داستانی و قصه‌پردازانه، با تمام تضمّنات آن، قرار می‌دهیم.

تمثیل‌بندی/مجازبندی. هیدن وایت در کتاب *فراتاریخ*، از این دو اصطلاح در این جهت استفاده می‌کند تا زیرساخت یا زیربنای «تخیل تاریخی» را، به‌خصوص در قرن نوزده، به میان آورد. به عبارت دیگر، در نگاه وایت، ساختارهای بنیادینی که آگاهی تخیل‌ورزانه مورخ/راور را در رخدادگوی رخدادها به پیش می‌برند، همین تمثیل‌ها (figures) و مجازها (tropes) هستند.^۲ (بنگرید به واژه‌نامه، مدخل مجاز/تمثیل). این دو اصطلاح و مشتقات آن در خود *فراتاریخ* و نیز به تبع آن در این کتاب، بسیار به کار می‌روند. من کوشیدم تا این وحدت را در ترجمه نیز انعکاس دهم؛ ازاین‌روی، figure را به «تمثیل»، tropic را به «مجاز» و figurative را در ترجمه نیز به «مجاز» ترجمه کردم.^۳ «تمثیل‌بندی/تمثیل»، pre-figuration را به «پیش-تمثیل‌بندی» و pre-figurative را به «پیش-تمثیل» بر می‌گردانم. همچنین trope را به «مجاز»، tropic را به «مجازی»، troping را به «مجازبندی/مجاز‌بندانه»،^۴ retroping را به «بازمجازبندی»، tropics را به «مجازشناسی»^۵ ترجمه کردم.

درباره کتاب^۶

به گمان من، قانونی‌ترین پرسشی که این کتاب^۶ را برایش می‌راند این است که تحت چه

- ۱ در همین کتاب نویسنده در فصل هفت emplotment را نوعی «گفتن» (telling) تعریف کردن می‌داند.
- ۲ هر آنجا که تمثیل و مجاز، به‌واسطه ساختارهای مختلف دستوری، معنایی فعلی داده باشد، من این معنای فعلی را با افزودن «بندی» به این دو اصطلاح انعکاس خواهم داد. نویسنده این کتاب، الگوی صوری وایت، پیرامون نوشتار تاریخی را ذیل عنوان «ساخت‌گرایی بلاغی» (بنگرید به واژه‌نامه، مدخل برساخت‌گرایی) توصیف می‌کند. بنا بر این روش، مجازها و تمثیل‌ها «ساخت‌ها/ساختارها» و مقولاتی پیشینی هستند که مورخ به‌واسطه آن‌ها رخدادها را به‌منابه امور تاریخی، در قالب‌های تسمی و بلاغی می‌ریزد. «بندی» در تمثیل‌بندی و مجازبندی بر همین خصلت ریختن رخدادها در قالب تمثیل و مجاز دلالت دارد.
- ۳ troping را آنجا که وجه وصفی معلوم باشد به مجازبندی و آنجا که صفت باشد به مجازبندانه برمی‌گردانم.
- ۴ در این کتاب، tropics یکبار و آن هم در عنوان کتابی از هیدن وایت (*Tropics of Discourse*) به کار رفته است. درست‌تر آن است که آن را به «علم مجاز» ترجمه کنیم؛ اما به دلایلی دستوری آن را به «مجازشناسی» برگرداندم.
- ۵ در این نوشتار کوتاه کوشیدم تا سیر اصلی این کتاب را، آن‌چنان‌که خود یافته‌ام، عرضه کنم؛ بنابراین، عمده‌ان دیدگاه‌های کاملاً متمایز را برجسته کردم. خود نویسنده در فصل اول (مقدمه) و در فصل دوم (گذشته در اکنون متغیر) به تفصیل از پرسش‌های بنیادین و تقسیم‌بندی‌ها در دیدگاه‌های مختلف سخن گفته است و کوشیده است تا گام به‌گام مقروضات اصلی هریک از این دیدگاه‌های مختلف را روشن سازد.
- ۶ آلن مانزلو (۱۹۴۷-)، نویسنده بریتانیایی این کتاب، بیشتر با آثار خود درباره تاریخ پست‌مدرن و واساختی نامور گشته است؛ او استاد

شرایط هستی‌شناسانه‌ای، موضوع رشته‌ای که خود را تاریخ می‌خواند ممکن می‌شود؟ آیا تاریخ می‌تواند دعوی آن داشته باشد که به‌واسطه در تملک داشتن موضوعی خاص و تمایزبخش، رشته‌ای خاص و متمایز است؟ مطابق با سنت، پرسش از امکان موضوع تاریخ همواره در رابطه با وجهی از زمان متعین شده است. اندک رشته‌ای را در علوم انسانی می‌توان یافت که چنین صریحانه تمامیت و امکان موضوع خود را با زمان پیوند می‌زند. بالین‌همه، این پیوند، به شکلی متناقض‌نما، بارآورنده تردیدهایی دیرپای در و به تاریخ است. سخن به ظاهر مناقشه‌ناپذیر آن است که موضوع تاریخ همان چیزی است که در گذشته رخ داده است؛ اما در دگر سوی، آنچه در گذشته رخ داده است، بنابر تعریف گذشته‌بودگی، اکنون دیگر در دسترس نیست. تاریخ موضوع خود و بنابرین امکان خود را بدان‌سان پیش می‌گذارد که پیش‌شدن در سرناپذیر است. چگونه می‌توان از یگانه‌معنا و حقیقت مطلق آن چیزی سخن گفت که پیش‌بودن، دور از دسترس است؟ همین پرسش است که در فلسفه انتقادی تاریخ^۱ تکاپویی بی‌سازمانه در انداخته است و آن را بسان طلایه‌دار، در صدر اندیشه‌ورزی‌هایی بنیادین پیرامون تاریخ جای داده است. بالین‌همه، در این روزگار، این پرسش و پرسش‌های تابع آن از بی‌رحم دادن ده‌تول یا به‌اصطلاح، دو چرخش یکسر دیگرگون گشته‌اند و اکنون از منظری جدید نگریسته می‌شوند: «چرخش زبانی»^۲ و «چرخش روایی»^۳؛ بنابرین، به‌اختصار از این دو تحول سخن خواهم گفت و نیز خواهم

بازنشته دانشگاه استافوردشایر است. واساخت تاریخ (Deconstructing History) در ۱۹۹۷، سپس ویراست دوم آن در سال ۲۰۰۶ از سوی انتشارات راتلج منتشر شد. شماری دیگر از آثار او عبارتند از: «مفتمان و فرهنگ تاریخی: جامعه آمریکایی ۱۸۷۰-۱۹۲۰» (۱۹۲۰)، «Discourse and Culture: The Creation of American Society 1870-1920» در ۲۰۰۳، «آینده تاریخ» (The Future of History) در سال ۲۰۱۰؛ «روایت و تاریخ (نظریه و تاریخ)» (Narrative and History، Theory and History) در سال ۲۰۰۷؛ «تاریخی درباره تاریخ» (A History of History) در سال ۲۰۱۱؛ «تاریخ: مفهومی، نوشته و نوشتن و بازاندیشی تاریخ» (Authoring the Past: Writing and Rethinking History) در سال ۲۰۱۲.

critical philosophy of history فلسفه تاریخ در دو شکل پیگیری می‌شود: یکی «فلسفه انتقادی تاریخ» است که در آن از سرشت مدارک تاریخی، امر واقع تاریخی، روش تاریخی، امکان یا عدم امکان دسترسی به عینیت در پژوهش تاریخی، معنای «صدق» در نوشتار تاریخی و مواردی چنین پرسیده می‌شود. به عبارت دیگر «فلسفه انتقادی تاریخ» پرسش‌هایی معرفت‌شناسانه را پیرامون تمامیت رشته تاریخ طرح می‌کند. دیگری، «فلسفه نظری تاریخ» (speculative philosophy of history) است. در این شکل از فلسفه تاریخ، از روندهای تطویری و چه‌بسا تکاملی رخدادهای تاریخی در رابطه با انسانیت سخن گفته می‌شود. درواقع، روند کلی تاریخ، ذیل نوعی غایت‌شناسی، به روند کلی تاریخ انسانیت تبدیل می‌شود.

کوشید تا از این طریق، صورت‌بندی جدید پرش سبّی پیش گفته را بیشتر بررسی کنم. چرخش زبانی بیش از هر چیزی دیگر، وام‌دار به ساختارگرایی و سپس پس‌اساختارگرایی است. این دو منظر، فارغ از تفاوت بنیادین‌شان از یکدیگر، در این رأی مشترک‌اند که هر گونه تجربه، اولاً و بالذات، در زبان و نیز از طریق زبان تقویم می‌شود. به عبارت دیگر، هر گونه تجربه و متعلق تجربه تنها آن هنگام ممکن می‌شوند که در زبان و بنابراین، زبانی باشند.

در دیدگاه سبّی، زبان واجد هیچ گونه نقش تقویمی و برساننده در تجربه و متعلق تجربه نیست. زبان نه تقویم بلکه بازتاب و انعکاس تجربه است. هر واژه به مثابه دالّ، واجد مدلولی است که خود بازتاباننده و انعکاس‌گر نوعی واقعیت در جهان خارجی است. این واقعیت خارجی که مدلول همواره آن را نشان‌گری می‌کند، مرجع خواننده می‌شود؛ بنابراین، زبان سبّی است که هرگز در چیزی که حمل می‌کند، دست نمی‌برد و آن را دیگرگون نمی‌کند. سلسله درها و در توازی با آن، سلسله مدلول‌ها، همواره با سلسله‌ای از مرجع‌ها در جهان خارجی مطابقت دارند. در واقع زبان بازنمایش مطابق با مرجع/واقعیت است. می‌توان از دیدگاه سبّی به زبان دو نکته بنیادین را، که خواهیم دید تا چه اندازه بر درک ما از چستی تاریخ و ریخ‌نویسی اثر گذارند، استخراج کرد: نخست اینکه، تجربه غیرزبانی است و یگانه مسیر را برای رسیدن به واقعیت (گذشته) است. باور ما راجع به واقعیت آنجا صادق خواهد که بتوانیم از ذریقه تجربه، مطابقت باور خود را با واقعیت احراز کنیم. دیگر اینکه، زبان صرفاً حاملی برای اقتضای و کراست که تنها نقش آن بیانگری و عرضه تجربه غیرزبانی صادق در قالب بازنمایش آن تجربه است. تجربه‌گرایی به‌طور کلی و نیز در تاریخ، با این آرکان است که خود را تعریف می‌کند: (۱) تجربه غیرزبانی؛ (۲) نظریه مطابقت در باب صدق؛ (۳) نقش انعکاسی و بازتابی زبان.

ساختارگرایی و پس‌اساختارگرایی، دوشادوش یکدیگر، دقیقاً همین سه رکن را به پرش می‌کشند. سوسور، که کوشید علم نشانه‌ها یا نشانه‌شناسی را بنیاد بگذارد، اصلی‌ترین الهام‌بخش ساختارگرایی است. او این انگاره دیرپای را به چالش کشید که میان واژه (زبان) و جهان (واقعیت خارجی) مطابقت و توافقی طبیعی وجود دارد. به‌زعم سوسور، چنین نیست که مدلول یک واژه به مثابه دالّ، به بیرون از رابطه دالّ-مدلول یا به

یک مرجع خارجی ارجاع داده شود. زبان نظامی فرو بسته و خود- کفاست که معنای هر دال صرفاً و تنها از طریق تفاوت داشتن یا تفاوت نداشتن با دیگر دال‌ها در یک جمله و براساس عرف اجتماعی تعیین می‌شود. کار نشانه‌شناسی به نزد سوسور آن است که ساختارهای حاکم بر رابطه دال- مدلول را، بی چشم داشتن به واقعیتهای خارجی و بیرون از این رابطه تماماً زبانی، تعیین کند.

پس ساختار گرای، به واسطه داخل کردن امتناع تعیین معنا در نظام فرو بسته زبان، گام نهایی را در ظهور چرخش زبانی بر می‌دارد. هیچ نقطه تعیین پذیر آغازین یا پایانی در رابطه دال- مدلول نهایی نیست؛ هر مدلول، خود دالی دیگر است و سلسله دال- مدلول‌ها از هر دو سوی نامتناهی و نامتناهی است. به زبان دریدا، معنا در این سلسله نامتناهی همواره به تعویق می‌افتد و در گز در دسترس نخواهد آمد. اکنون می‌توان دید که چگونه چرخش زبانی سه رکن پیش گفته چرخش به گرای را مخدوش و مضمحل می‌کند. حال این پرسش پیش می‌آید که پس از چرخش زبانی، چه بر سر رشته تاریخ و چستی آن می‌آید؛ رشته‌ای که، پیش از این، چنان وجود خود را با تجربه گرای پیوند زده است که گویی مرگ تجربه گرای همانا مرگ تاریخ است. اما نخست ضروری است که اندکی از تاریخ تجربه گرایانه سخن بگوییم.

مطابق نظر نویسنده کتاب، می‌توان انواع رهیافت‌های مختلف به تاریخ را ذیل سه عنوان کلی و قابل تمایز باز ساخت گرای، بر ساخت گرای (که در مورد اعتقاد به تجربه گرای سیم‌اند) و واساخت گرای دسته‌بندی کرد. ابتدا دو عنوان نخست را پیش می‌گذارم و سپس، حین بررسی چرخش روایی، خلاصه‌وار از واساخت گرای خواهم گفت. همان‌طور که گفته شد، هر دو دیدگاه باز ساخت گرای و بر ساخت گرای در اعتقاد به تجربه گرای مشترک‌اند و رشته تاریخ، به مثابه رشته‌ای تجربه گرایانه، واجد موضوع، روش و معرفت‌شناسی خاص خود است؛ بنابراین، نمی‌توان آن را ذیل هیچ رشته‌ای دیگر (به خصوص ادبیات) جای داد. نویسنده کتاب در فصل سوم از چند مؤلفه بنیادین و حذف‌ناپذیر در تجربه گرای سخن می‌گوید:

۱. گذشته (به مانند اکنون) واقعی است و حقیقت از طریق سازوکار ارجاعیت و استنتاج یعنی کشف امور واقع جای گرفته در مدارک - با این واقعیتهای مطابق است؛

۲. انفکاک‌ی واضح میان امر واقع و ارزش وجود دارد؛

۳. تاریخ و قصه یکی نیستند؛

۴. نوعی انفکاک میان شناسنده و متعلق شناخت وجود دارد؛

۵. حقیقت مشروط به منظر نیست.

ایده‌آل مورخ تجربه‌گرا دسترسی به عینیت است. اعتقاد به عینیت در نوشتار تاریخی مستلزم آن است که باید (۱) خود گذشته را، آن چنان که واقعاً بوده است، از نو کشف کرد و آن را باز-یافت؛ به عبارت دیگر، (۲) مورخ باید امور واقع تاریخی، یعنی همان مدارک برجای مانده از گذشته را بدون علقه، سمت‌گیری، پیش‌داشته‌های مفهومی/اخلاقی/ایدئولوژیک/زیبایی‌شناسانه خویش سامان دهد و یگانه معنای واقعی خود گذشته را اخذ کند؛ (۳) تجربه غیرزبانی، به عنوان یگانه مسیر دستیابی به واقعیت غیرزبانی و غیرمتنی گذشته از طریق زبان، صرفاً در جهت انتقال این تجربه به کار می‌گیرد؛ بنابراین، چگونه نوشتن تاریخ هیچ‌گونه تأثیر تعیین‌کننده و ذاتی در خود تاریخ گذشته ندارد. شکلی که تاریخ در آن نوشته می‌شود (صورت تاریخ)، محتوای تاریخ (گذشته) را تعیین نمی‌کند؛ بنابراین، تاریخ، اگر هم در صورت و صورت روایت نوشته شود (که برخی معتقدند چنین نیست)، همچنان روایت تاریخی راجع به امر واقع خواهد بود و نباید قصه‌پردازی روایت‌های داستانی را در محتوای نوشتار تاریخی دخل و انتزاع (۴) مورخ (شناسنده)، به عنوان مشاهده‌گری بی‌طرف که پیوسته در پی حقیقت مطابق گذشته است، نباید هیچ‌گاه پیش‌داشته‌ها، پیش‌داوری‌ها، پیش‌فرض‌ها و مقولات پیشینی هنر خویش را بر مدارک (متعلق شناخت) تحمیل کند. در تاریخ تجربه‌گرایانه، نه مورخ بلکه خود گذشته است که از زبان مورخ سخن می‌گوید؛ صدای مورخ هرگز نباید موجب ناشنیدن صدای خود گذشته شود؛ بنابراین، (۵) حقیقت گذشته هرگز مشروط به منظر مورخ نیست. چنین نیست که ترجیحات اخلاقی/زیبایی‌شناختی/ایدئولوژیک مورخ و وضع تاریخی او که منظر او را برمی‌سازند، حقیقت پیشاپیش موجود در مدارک را تقویم کنند؛ این گونه نیست که حقیقت گذشته از این منظر چنین باشد و از آن منظر چنان. حقیقت همیشه یکی و همان است.

اکنون، پس از برشمردن ارکان تاریخ تجربه‌گرایانه، باز می‌گردیم به تقسیم پیش‌گفته در این نوع تاریخ: تاریخ بازساخت گرایانه و تاریخ برساخت گرایانه. می‌توان وجوه تمایز این دو

نوع تاریخ تجربه گرایانه را از سه جهت به هم مرتبط تعیین کرد: (۱) موضوع (رخداد/ساختار)؛ (۲) روش (استنتاج استقرائی/قیاسی)؛ (۳) نقش روایت.

(۱) موضوع تاریخ بازساخت گرایانه رخدادهای منفرد یکتا و غایت آن‌ها، اعمال افراد منفرد و بنابراین قصد افراد از انجام آن اعمال در گذشته است. در واقع، تاریخ بازساخت گرایانه، به مثابه تاریخ رخداد، رخدادهایی را بررسی و تبیین می‌کند که باعث ظهور و سقوط جنبش‌ها (انقلاب‌های سیاسی و صنعتی) یا اتفاقاتی سترگ و سرنوشت‌ساز شده‌اند (بیماری‌ها، قحطی‌ها، آشفت‌ها) و نیز بر اعمال آن دسته از افراد و عاملان تاریخی در گذشته متمرکز می‌شود که از برقص در رخدادهایی این گونه دخالت داشته‌اند (کاشفان، پادشاهان، اندیشمندان، خبگان). موضوع تاریخ بر ساخت گرایانه، از دیگر سوی، نه رخدادهای منفرد و اعمال قاصدانه افراد، بلکه ساختارهایی کلی، تامل و فراگیر است که این رخدادهای اعمال در آن‌ها رخ داده‌اند و انجام شده‌اند؛ از این روی تاریخ بر ساخت گرایانه، همزمان، «تاریخ ساختاری» نیز خوانده می‌شود. با در نظر داشتن این وجه تمایز در موضوع، می‌توانیم با سهولتی بیشتر به سراغ روش‌های متفاوتی که این دو نوع تاریخ در جهت کشف یگانه معنای صادق گذشته به کار می‌گیرند، رویم.

(۲) می‌توان با در نظر داشتن نکته پیش چنین گفت که در تاریخ بازساخت گرایانه، به عنوان تاریخ رخدادهای منفرد و یکتا، امور واقع تاریخی به همان مدارک برجای مانده از گذشته، هرگز مسئله‌ساز و دشواری‌آور نیستند. مورخ بر ساخت گرا، هرگز به شکلی پیگیرانه و قاعده‌مند، از خویش نمی‌پرسد که چرا امور واقع گذشته را آرشو در قالب این دسته از مدارک و نه آن دسته از مدارک گردآوری شده‌اند. خود مدارک‌اند که پیشاپیش به ما می‌گویند چرا باید برای تعیین یگانه تاریخ صادق گذشته به آن مدارک رجوع کنیم. این مطلب، مستقیماً برگرفته از دیدگاه بازساخت گرایان پیرامون نقش تجربه در تاریخ‌نویسی است. تجربه، به نزد این دسته از مورخان، واجد نقشی دوسویه است. این نقش دوسویه تجربه خود را در روش استنتاج استقرائی عیان می‌کند. استنتاج استقرائی، به بیانی کوتاه و خلاصه، بر این تأکید می‌کند که برای دست یافتن به حکمی کلی می‌باید از امور جزئی و منفردی آغاز کرد که تجربه (در رابطه با تاریخ، تجربه تاریخی، یعنی باز-ساخت تجربه رخ داده در خود گذشته) فراهم می‌آورد. از دیگر سوی، برای تأیید این حکم کلی نیز باید

باز باره به تجربه رجوع کرد. با اطلاق این مطلب بر تاریخ می‌توان چنین گفت که تجربه هم در مقام کشف امور واقع تاریخی، یعنی رخدادها و اعمال قصدی عاملان تاریخی در گذشته و هم در مقام داورى آن‌ها مرکزیت دارد؛ تجربه هم در آغاز تاریخ‌نویسی و هم در پایان تاریخ‌نویسی، یگانه تکیه‌گاه مورخان است. تاریخ اصیل همانا بازساخت دقیق و وفادارانه همان چیزی است که واقعاً در گذشته رخ داده است. اما در مقابل، تاریخ برساخت‌گرایانه، که البته به تجربه و یگانه واقعیت صادق گذشته پای‌بند است، روشی دیگر را پیش روی خود می‌گذارد: استنتاج قیاسی. در استنتاج قیاسی، امور جزئی پیشاپیش به واسطه خود حکم کلی تعیین می‌شوند. چنین نیست که نخست ما امور جزئی، یعنی همان امور واقع تاریخی به مثابه مدرک را در اختیار داشته باشیم و پس از این حکمی کلی از آن‌ها استنتاج کنیم. در تاریخ برساخت‌گرایانه، این مورخ است که به واسطه مقولات و مفاهیم پیشینی خود (حکم کلی در قیاس) تعیین می‌کند که در گذشته باید به دنبال چه چیزی بود. با نگاهی گذرا به دو مکتب تاریخ‌نگاری برجسته قرن بیستم، مکتب مارکسیستی و مکتب آنال، می‌توان دید که چگونه تاریخ برساخت‌گرایانه، مادلار، و مفاهیم پیشینی را ذاتی فرآیند تاریخ‌نویسی می‌داند. به نزد مورخی مارکسیست، کلان‌مفهوم «دلبته» است که در نهایت معین می‌کند چه رخدادی در گذشته می‌تواند بازنمایانگر رشته واقعی باشد. فرنان برودل، از بنیادگذاران مکتب آنال در فرانسه، کوشید تا به واسطه در بیان آردن زمان‌های مختلف در تاریخ، یعنی سه نوع زمان کوتاه-مدت، میان-مدت و بلند-مدت، با تکیه بر دو نوع زمان اخیر، مفهومی از ساختارهای تام و همه‌شمولی را تعیین کند که رخدادها و تاریخ را باید اولاً و بالذات در رابطه با آن‌ها تبیین کرد. بنابراین، تجربه نه در مقام کشف امور واقع تاریخی و مدارک، بلکه در مقام داورى در باب صدق و صحت کلان‌مقولات و کلان‌مفهوم‌های مورخ است که مدخلیتی ذاتی دارد. بنابراین و براساس کاربست روش استنتاج قیاسی در تاریخ، موضوع تاریخ نه رخدادهای منفرد، بلکه ساختارهای کلی، همه-شمول و فراگیر است. البته به زعم مورخ برساخت‌گرا، ساختارهایی چنین با خود گذشته آن‌چنان‌که واقعاً رخ داده است، مطابقت ندارند؛ پس، این نوع تاریخ نیز به نظریه مطابقت در باب صدق و نیز به نقش ذاتی و حذف‌ناپذیر تجربه (البته فقط در فرآیند اطلاق و تأیید ساختارهای بالفرض موجود در خود گذشته) معتقد است.

اکنون، سومین مؤلفه تمایزبخش بازساخت گرای از بر ساخت گرای، یعنی نقش و کارکرد روایت را در میان خواهیم آورد. همزمان از این طریق خواهیم کوشید تا از چرخش روایی سخن گویم و جایگاه تاریخ و اساخت گرایانه را در پیوند با این چرخش تعیین کنم.

۳) ضروری است که نخست تعریفی از روایت را عرضه کنیم؛ این تعریف، پیش از بررسی دیدگاه‌های مختلف پیرامون آن، باید چنان حداقلی باشد که همه دیدگاه‌ها، چه آن‌ها که از اساس با آن موافق‌اند و چه آن‌ها که از اساس با آن مخالف‌اند و چه دیدگاه‌های مستقر در میان این دو جهت‌گیری افراطی، بر سر آن توافق داشته باشند. در این جهت شاید بتوان به تعریف ام‌سی. لئون از ساختار روایت، یعنی آنچه روایت را آن می‌کند که هست، ارجاع داد. ساختار روایت: «این رخ داد، سپس آن [نیز رخ داد]». برحسب این تعریف، روایت نوعی نظم‌بخشی و ایجاد ترتیب میان رخدادهاست. این ترتیب، بیش از هر چیز زمانی است. به عبارت دیگر، به واسطه روایت و در قالب روایت است که مورخ می‌تواند بگوید کدام رخداد، در تعاقب زمانی، اوّل کدام رخداد بعد از آن اتفاق افتاد. مورخ، براساس روایت، سلسله‌ای از رخدادها را در تعاقب زمانی مرتب می‌کند و از این جاست که قادر می‌شود رخدادهای تاریخی را بگوید/تعریف کند/نقل کند.

دلیلی‌ای که برای موضوع مختلف را پیرامون نقش و اهمیت روایت چنین صورت‌بندی می‌کند: «تاریخ، صرفاً روایی است یا بالذات روایی است یا اینکه، هر نوعی از تاریخ باید شامل برخی مؤلفه‌های روایی باشد یا اینکه، حداقل یکی از اشکال تاریخی، در چارچوب مهم‌ترین شکل از تاریخ، روایی است. این اعتقاد نیز هست که مورخان از طریق روایت است که هر آنچه را که در فهم تاریخی، مشخصاً تاریخی است، احراز می‌کنند یا اینکه تبیین‌های تاریخی، ساختار تمایزبخش خود را به واسطه حضورشان در گستره روایت‌های تاریخی حاصل می‌کنند. بی‌این اعتقاد نیز در کار بوده است که خود روایت‌ها می‌توانند به شیوه‌ای خاص تبیین‌گر باشند یا اینکه

۱ اما ساختار روایی علاوه بر تعیین تعاقب زمانی رخدادها واحد وجهی دیگر نیز هست. رابطه علت و معلول میان رخدادها. براساس روایت تعیین می‌شود که چرا یک رخداد مقدم بر رخدادی دیگر اتفاق افتاد. من عامدانه این وجه را در تعریف حداقلی از روایت نیاوردم. در سراسر کتاب خواهیم دید که بسیاری از مورخان بر این اعتقادند که روایت یگانه شکل تاریخ‌نویسی یا یکی از اشکال رایج و اصلی آن است، اما همزمان از پذیرش خلصت تبیین‌گرانه آن در تاریخ‌نویسی و فهم تاریخی سرباز می‌زنند.

روایت، فی‌نفسه شکلی از تبیین است، اگرچه در واقع خود-تبیین‌گر نباشد.^۱

در این صورت‌بندی، بر دو وجه روایت و دیدگاه‌های مختلف پیرامون آن‌ها تأکید می‌شود. من این دو وجه روایت را براساس دو پرسش برجسته می‌کنم: آیا روایت مؤلفه‌ای ذاتی و درونی هر گونه تاریخ و تاریخ‌نویسی است؟ آیا روایت می‌تواند در فهم تاریخی واجد نقشی تبیینی باشد؟ پاسخ به این دو پرسش است که تفاوت جایگاه روایت در بازساخت‌گرایی و برساخت‌گرایی را وضوح می‌بخشد. مورخان بازساخت‌گرایانی از این اعتقاد ندارند که تاریخ صرفاً یا عموماً در قالب روایت نوشته می‌شود. از دیگر سوی، به باور اکثر برساخت‌گرایان، روایت یا تسوالتی در تاریخ ندارد یا ریشه‌ای‌تر اینکه، تاریخ نمی‌تواند روایی باشد. در این موضع می‌تون این پرسش را پیش‌گذازد که این دو دسته مورخان با تمسک به چه دیدگاهی روایت را به خانه تاریخ درت می‌کنند یا آن را بیرون می‌اندازند؟ به گمان من، یادآوری درک ایشان از موضوع تاریخ چه بتواند پاسخی را برای این پرسش فراهم آورد. به نظر می‌رسد اگر موضوع تاریخ را رخدادهای منفرد و گسسته و اعمال قاصدان افراد برجسته بدانیم (تاریخ بازساخت‌گرایانه/تاریخ رخداد)، خود بخود به سوی تعیین تعاقب زمانی آن‌ها، یعنی روایت کردن آن‌ها، سوق خواهیم یافت. به‌عکس، اگر موضوع تاریخ را ساختارهای عام دربرگیرنده رخدادهای گذشته بدانیم (تاریخ برساخت‌گرایانه/تاریخ ساختاری)، بی‌درنگ به این نتیجه خواهیم رسید که دیگر تکثری از رخدادهای مجرد و گسسته در میان نخواهد بود که اساساً تعیین تعاقب رخدادهای ضروری می‌کند. یقیناً مورخ برساخت‌گرا می‌تواند میان ساختارهای گذشته قائل به تقدم و تأخر باشد؛ اما نمی‌توان به‌واسطه این مطالب ضرورت کاربرد روایت را در تاریخ‌نویسی موجه کرد.

اما پرسش از نقش روایت در تاریخ به شکل دیگری نیز طرح شده است. همین شکل نو و خلاف‌آمد پرسش از نقش روایت است که تاریخ پست‌مدرن یا تاریخ واساختی/واساخت‌گرایانه را هدایت می‌کند: آیا صورت روایت، فی‌نفسه می‌تواند محتوای خود را تعیین بخشد؟ بگذارید، بنابر همان طرحی که در ابتدا پیش نهادم، پرسش از رابطه

۱ این فقره را مانزلو در فصل چهارم از این کتاب نقل می‌کند:

W.H. Dray, 'On the Nature and Role of Narrative in Historiography', *History and Theory*, Vol. 10, 1970, pp. 153-171.

2 sequence

صورت و محتوای روایت (چرخش روایی) را در پرتوی چرخش زبانی بررسی کنیم؛ بنابراین، می‌پرسیم آیا صورت روایت، به مثابه قالب نوشته شده، مکتوب و متنی تاریخ، محتوای تاریخ را تعیین می‌کند یا نه؟ آیا صورت روایت، با اوصاف پیش گفته، حامل بی‌اقتضای و بکر محتوای امور واقع تاریخی و مدارک به جای مانده از گذشته است؟ به عبارت دیگر، نسبت بازنمایش روایی از گذشته با خود گذشته چیست؟ اگر روایت یگانه صورت تاریخ نویسی و صورت آن قوام بخش محتوایش باشد، آنگاه آیا تمایزی بنیادین و قاطع میان روایت تاریخی و داستان/قصه برجای خواهد بود؟ اگر تمایزی میان روایت تاریخی و داستان/قصه به وجود نداشته باشد، آنگاه آیا تاریخ می‌تواند همچنان خود را مبتنی بر بازساخت/برساخت معنی صادق گذشته بداند؟ و سرانجام این پُراهمیت ترین پرسش که آیا تاریخ، با در نظر آردن و بر باریکش با داستان/قصه پردازی، می‌تواند همچنان دعوی آن داشته باشد که رشته‌ای متمایز، بنیاد، است و بنابراین واجد نوعی معرفت شناسی، موضوع و غایت متفاوت و منفک از دییات است؟ تاریخ پست مدرن یا تاریخ واساختی/واساخت گرایانه می‌تواند تا به واسطه در کانون قرار دادن روایت در نظرورزی‌های بنیادین پیرامون امکان رسته تاریخ، این پرسش‌ها نظر کند و از این طریق تاریخ تجربه گرایانه ملهم از ایده آل عینیت‌مآرستی را به چالش کشد.

به نزد مورخ واساخت گرا، روایت یگانه صورت نوشته تاریخی است که عمیقاً محتوای چنین نوشتاری را تعیین می‌کند. آن چنان که در توضیح چرخش زبانی و به خصوص با تأکید بر پس‌اساختارگرایی گفته شد، اساساً هیچ گونه تجربه غیر زبانی در برمتنی شده چه از اکنون، آینده و چه از گذشته ممکن نیست. روایت نوشته شده و متنی/زبانی یگانه مسیری است که مورخ می‌تواند به واسطه آن از گذشته سخن گوید و آن را نقل کند. نوشته به مثابه واقعیتی بیرون از زبان و بنابراین، بیرون از روایتی مکتوب و نوشته شده برجای نیست. گذشته همواره در مدارک روایی شده و متنی شده وجود دارد. رابطه پرتلاطم و دوسویه صورت و محتوای روایی گذشته تاریخ واساختی را به این نتیجه رهنمون می‌کند که صورت و شیوه نوشتن تاریخ همانا خود تاریخ است. اما شاید همچنان این نکته مبهم باشد که چگونه رابطه دوسویه میان صورت و محتوای روایی گذشته، به محور میان تاریخ (که از منظری سنتی با تجربه‌ای واقع‌نما سروکار دارد) و داستان (که تخیل‌ورزی، کانون آن است) منجر می‌شود.

به گمانم باید رابطه ضروری طفره‌آمیز بودن و عدم تعین معنا در دلالت را با خصلت ذاتاً مجازی و مجاز‌بندانه زبان بررسی کنیم.

گفته شد که چگونه، براساس دیدگاه پساساختارگرایانه پیرامون زبان و دلالت، هر گونه دال چیزی نیست مگر دلالت بر دالی دیگر. در این زنجیره نامتناهی دال‌ها هرگز نمی‌توان نوعی «مدلول استعلایی»، مرجع‌سان و «بیرون در آنجا» را احراز کرد؛ به عبارت دیگر، «تفاوت» و «دیگر‌بودگی»، ذاتی هر گونه دال ممکن است؛ بنابراین این دیدگاه، زبان بالقوه خصلتی شعری، مجازی و تخیل‌ورزانه دارد. نویسنده کتاب در مقدمه، فرآیند مجاز‌بندی را چنین تعریف می‌کند: «تصویر مجاز‌بندی، دور کردن یا خارج ساختن توصیف موضوع، رخداد یا شخص از یک معنا، به منظور به دست آوردن معانی تا اندازه زیادی متفاوت و چه بسا معانی حتی چندگانه است». «دین وایت» در *فرتاریخ* می‌کوشد تا با تهوری بسیار انواع مجاز‌بندی‌ها در تاریخ‌نویسی، مشخصاً فرتاریخ‌نویسی، را تعیین کند. به گمان هیدن وایت، هیچ تاریخی نمی‌تواند از این خصلت مجازی و تخیل‌ورزانه تاریخ‌نویسی اجتناب کند. مورخ همان هنگام که دست به نوشتن تاریخ می‌برد، به واسطه استفاده از مجازها، در گذشته دست می‌برد و چیزی را بر آن تحمیل می‌کند. امور واقع تاریخی، مدارک برجای‌مانده از گذشته و بنابراین خود گذشته تنها می‌توانند در قالب این نوع تحمیل‌گری و تمثیلی از جانب مورخ عیان شوند. البته آنجا که گفته می‌شود زبان به‌طور کلی شعری است که شامل زبان نوشتار تاریخی نیز می‌شود، مقصود لزوماً خصلت نازآورانه و طنازانه زبان نیست، بلکه به معنای آن است که تنها به واسطه خصلت دیگر‌بوده و بنابراین مجازی/شعری زبان است که اساس امکان هستی‌شناسانه موضوع هر گونه تجربه ممکن، اعم از تجربه اکنون و آینده و نیز گذشته، عین می‌شود: «آن‌چنانکه آنکراسمیت به یادمان می‌آورد، سرشت استعاری (یا مجاز‌شناسانه) فهم تاریخ از «تویم نوعی ابژه زبانی» از سوی مورخ سربر می‌آورد؛ یعنی همانکه او خود «جوهر روایی» می‌خواند و وایت «مرجع ثانوی» می‌نامد» (منقول از فصل ۶). نکته مهم در قرة منقول این است که نمی‌توان گفت مورخ گذشته را روایت می‌کند، بلکه مورخ روایت‌هایی از گذشته را که همیشه در مدارک و نوشتارهای تاریخی از گذشته پیشاپیش موجودند، روایت می‌کند؛ بنابراین، اگر روایت، به مثابه شبکه‌ای از دلالت‌ها، یگانه صورت نوشتار تاریخی است، که به‌زعم مورخان پست‌مدرن و واساخت‌گرا اینچنین است، آنگاه روایت تاریخی ذاتاً تخیل‌ورزانه،

تمثیلی/مجازی و در نهایت قصه‌گون و داستان‌پردازانه خواهد بود. می‌توان دید که چگونه تمایز قاطع میان «امر تاریخی» و «امر داستانی» و به تبع آن خود تاریخ تجربه‌گرایانه، چه تاریخ بازساخت‌گرایانه و چه برساخت‌گرایانه، مضمحل می‌شود.

هیدن وایت، روایت/داستان تاریخی را «رخداد گویی» می‌نامد و سپس می‌کوشد تا به‌واسطه تعیین روابط انواع رخداد گویی‌ها با انواع مجازبندی‌ها، الگویی صوری را فراهم آورد که چه بسا هر گونه اثر تاریخی تا به اکنون نوشته‌شده در قالب آن نوشته شده است. در این الگو، صوری چهار نوع مجازبندی اصلی تعیین می‌شود: استعاره، مجاز مرسل جزئی، مجاز مرسل کلیه و آبیرونی. مطابق با این چهار نوع مجازبندی، به ترتیب چهار وجه رخدادگویی (روایت) استاز پردازانه تاریخی وجود دارد: رومانس، تراژدی، کمدی و هجو. نیز چهار شکل استدلال صورت‌گرا، مکانیستی، ارگانستی و همانتن‌گرا و در آخر چهار نوع تضمین ایدئولوژیک از آنجاست: ریدیکالیسم، محافظه‌کاری و لیبرالیسم.

حال، به‌عنوان نتیجه این نوشتار، نگاهی گذار می‌اندازیم به مسیر کوتاه و فشرده‌ای که تا اینجا پیمودیم. تاریخ سنتی، یعنی تاریخ تجربه‌گرایانه و مدرنیستی، با این مسئله همواره بغرنج روبه‌روست که چگونه می‌تواند از تجربه‌گرایی، علقه و صادق گذشته سخن بگوید، حال آنکه گذشته، گذشته است و نمی‌توان آن را تجربه کرد. دو دیدگاه مرسوم تاریخ تجربه‌گرایانه، یعنی بازساخت‌گرایی و برساخت‌گرایی، بر آنند که می‌توان به‌واسطه باز-ساخت یا بر-ساخت تجربه زیسته گذشته، آن چنان که واقعاً بوده است، یگانه معنای صادق گذشته را به دست آورد. در برابر، تاریخ پست‌مدرن یا واساخت‌گرایانه، در دو گام کلی و بلند، مفروضات این نوع تاریخ را یکسر به چالش می‌کشد. براساس چرخش زبانی و چرخش روایی، تاریخ به‌ترتیب ذاتاً متنی‌شده و روایی‌شده است. تاریخ به‌واسطه واسطه متنی روایی‌اش با گذشته فقط از طریق اثر متنی روایی روبه‌رو می‌شود نه به‌واسطه تجربه محض از گذشته. مورخ به هنگام نوشتن تاریخ از تخیل شعری و مجازی خویش آنچنان استفاده می‌کند که نه معنای فی‌نفسه گذشته بلکه معنای خویش از گذشته را خلق می‌کند و آن را بر گذشته تحمیل می‌کند؛ بنابراین، تاریخ با ادبیات واجد تمایزی قاطع و صریح نیست و نیز واجد نوعی معرفت‌شناسی منفک از ادبیات نخواهد بود. سخن بر سر این نیست که گذشته و امور واقع رخ داده در آن وجود نداشته‌اند. مورخ و اساخت‌گرا بر این اعتقاد نیست که به

هنگام تاریخ‌نویسی، او به خلق محض رویدادهای گذشته مشغول است، آن‌چنان‌که شاعر، از هیچ شعر می‌سراید و داستان‌نویس، از هیچ داستان می‌پردازد، بلکه سخن بر سر این است که مورخ تنها از طریق روایت تخیل‌ورزانه و مجازبنده خاص خویش و دیگر روایت‌های دیگر مورخان است که می‌تواند از گذشته سخن گوید. صورت نوشتن تاریخ، ذاتی محتوای تاریخ است. تاریخ نه بازنمایش واقع‌نمای گذشته، بلکه بازنمایشی تمثیلی از دیگر بازنمایش‌های تمثیلی از گذشته است.

مجید مرادی سه‌ده

خرداد ۱۳۹۴